

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

روایت سوم از روایاتی که دلالت بر شرط فقاہت در ولی امر می‌کند روایتی است که مرحوم صدوق رحمه الله علیه و همچنین راویان دیگر به اسانید متعدد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کنند که حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرَوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي.» این لفظ من لا یحضر است که مرحوم صدوق رحمه الله علیه آورده است اما در اُمالی ایشان «ثُمَّ يَعْلَمُونَهَا أَقْتِي» هم آمده است، در لفظ عیون اخبار الرضا (علیه السلام) «فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي» هم آمده است. مرحوم صدوق رحمه الله علیه اسانید متعددی به این روایت دارد که ما سابق بر این در اصل استدلال بر ولایت فقیه مفصلاً به اسانید آن پرداختیم و بیان کردیم که علاوه بر اسانید مختلفی که در روایات شیعه دارد این روایت در منابع اهل سنت هم آمده است که ما در اینجا به چند روایت از اهل سنت هم که به همین مضمون و گاهی با همین لفظ هم آمده است اشاره می‌کنیم. متقی هندی در کنز العمال از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَ يَرَوُونَ أَحَادِيثِي وَ سُنَّتِي فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي.» این روایت در کنز العمال حدیث شماره 29208 است. همچنین در کنز العمال به سند دیگری از امام مجتبی (علیه السلام) روایت می‌کند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَى خُلَفَائِي فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَحْيُونَ سُنَّتِي وَ يَعْلَمُونَهَا عِبَادَ اللَّهِ.» این روایت در کنز العمال در دو جا آمده است؛ یکجا به سندی به شماره 29209 در جای دیگر به سندی دیگر به شماره 29382 وارد شده است. همین روایت را مرحوم نوری در مستدرک در ابواب الصفات القاضی باب 8 حدیث 52 و همچنین متقی هندی در کنز العمال در شماره 28772 از کتاب المجموع الرائق روایت کرده‌اند: «وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: أَدُلُّكُمْ عَلَى الْخُلَفَاءِ مِنْ أَقْتِي وَ مِنْ أَصْحَابِي وَ مِنْ

الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي هُمْ حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ عَنِّي وَ عَنْهُمْ فِي اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ وَ مَنْ خَرَجَ
يَوْمًا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَلَهُ أَجْرٌ سَبْعِينَ نَبِيًّا».

با توجه به اسانید متعدد روایت دارد اگر این روایت متواتر لفظی نباشد لااقل متواتر
معنوی و لااقل مستفیضه است. حتی در این روایت آخر عامتر آمده است و فقط خلفای
را نگفته است بلکه خلفای انبیاء را هم بیان کرده است و همه طول تاریخ را در برگرفته
است؛ دایره خلافت را به همه انبیاء تعمیم داده است که خلفای آنها چنین کسانی
هستند که حَمَلَةُ حدیث و علوم آنها هستند و فرق آن با روایات دیگر هم همین
است والا مضمون همان بود که مطرح شد. لذا از لحاظ سند جایی برای تشکیک در
صحت سند نیست و انسان اطمینان پیدا می کند که معنا و مضمون این روایت حداقل
از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) صادر شده است. ما قبلاً در بحث اثبات
اصل ولایت فقیه مفصلاً در باره سند روایت در جلد یک بحث کردیم و دیگر در این
قسمت این کار را تکرار نمی کنیم.

اما دلالت روایت بر مدعای؛ ما این ادعا را داریم که شرط فقاهاست در ولایت امر بعد از
رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) معتبر است. دلالت روایت را می توان با دو مقدمه
توضیح داد؛ مقدمه اول اینکه مراد از خلافت، جانشینی رسول اکرم (صلی الله علیه و
آله) در همه مناصب و جهات است البته به استثنای نبوت و حال اگر دلیل خاصی بر
بعضی از مسائل باشد که دلالت بر اختصاص حکمی به رسول اکرم (صلی الله علیه و
آله) داشته باشد. اما اطلاق این است که خلفا و جانشینان من این چنین هستند.

در گذشته بیان کردیم که اطلاق کلمه جانشین حتی نیاز به مقدمات حکمت هم ندارد به
دلیل اینکه خود معنای فاعله جانشینی اقتضای عموم دارد؛ وقتی کسی می گوید که
فلانی جانشین من است یعنی هر کاری را که من انجام می دهم او هم انجام می دهد. لذا
خود لفظ دلالت بر عموم اختیارات دارد. پس اگر کسی در این مطلب تشکیک کند باید
بداند که فاعله خلافت خود به خود به معنای جانشینی است و خود به خود تعمیم دارد

و لا اقل اطلاق دارد و شامل همه اختیارات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می شود مگر چیزی که با دلیل خارج می شود مانند نبودت.

از جمله فناصب مسلمة رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ولایت امر و حکومت و حاکمیت از سوی خدا متعال است. در محل خود مفصل بحث کرده ایم که ادله اینکه خداوند متعال رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را به عنوان حاکم علی اطلاق کرده زمین و جهان آفرینش نصب کرده است چیست؛ آنجا که فرموده است: «فَن يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ فَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» بیان شد که این صیغه صیغه نصب برای ولایت امر است. اگر یک حاکم بالاصلی می خواهد جانشینی معین کند و حکمی برای حاکمیتی کسی مشخص کند، می گوید که هرکس او را اطاعت کند مرا اطاعت خواهد کرد. با توجه به اینکه بیان شد خداوند متعال حاکم علی اطلاق و حاکم بالذات است و حاکمیت برای خدا عقلاً و شرعاً بالذات ثابت است؛ «لَهُ الْمُلْكُ»، «وَلَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُفِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»، «لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ»، «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا»، «لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَفْرُ»، «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ» و امثال این الفاظ. همچنین بیان شد که در قرآن کریم هر واژه ای که می توانسته است معنای حاکمیت را نشان دهد از آن استفاده شده است که حاکمیت حصراً در اختیار خداوند متعال است و هیچ کسی غیر از او این حق را ندارد. حاکمیت هم مخصوص اوست و هیچ شریکی را در حاکمیت نمی پذیرد.

همچنین بیان شد که شرک قرآنی غالباً به معنای شرک در حاکمیت به کار رفته است: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أَفْئَالِكُمْ فَاَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» این الفاظ اشاره به این دارد که این شرکی که قرآن کریم بیشتر به آن اشاره دارد شرک در حاکمیت و شرک در اطاعت است. بنابراین خداوند متعال رسول خود را به عنوان ولی امر نصب کرده است؛ وقتی فرمود «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْا اللَّهَ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» یا «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ

النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً». افعال این نصوصی که در قرآن کریم آمده است نصوصی است که دلالت صریح بر نصب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به مقام ولایت امر و مقام حاکمیت بر مطلق جهان دارد. زیرا بلکه در محل خود بحث کرده‌ایم که در آیه کریمه «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» ظاهراً مراد از این خلیفه آدم (علیه السلام) نیست بلکه مراد از این خلیفه، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است و انبیای پیش از او از جمله آدم (علیه السلام) خلفای خلیفه بلاصل و ممدان حکومت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هستند. آیه کریمه «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا فَعَعْتُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا فَعَعْتُ مِنَ الشَّاهِدِينَ» که در سوره آل عمران هم آمده است دلیل بر این مطلب است که همه انبیاء جزء اطباع و مؤمنین به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به شمار می‌آیند. دین از آغاز تا پایان یکی و آن هم اسلام است که در آن هم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اول المسلمین است. این کلمه اول مسلمین درباره هیچ‌یک از انبیاء به کار نرفته است؛ مثلاً در حق ابراهیم (علیه السلام) می‌فرماید «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» یا در حق حضرت نوح (علیه السلام) هم شبیه به آن آمده است و در حق سایر انبیاء هم به همین شکل است اما آنچه در حق حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است اول المسلمین است؛ «لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» و لذا او پیش‌تاز غافله اسلام و غافله جانشینان خدا بر روی زمین است، او خلیفه بلا فصل است. خلیفه خدا بر روی زمین یک نفر بیشتر نیست و او شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است و سایرین همه خلفای ایشان هستند. بیان کردیم که آن‌هایی که پیش از ایشان هستند خلافت آن‌ها تمحیدی بوده و بعد از ایشان خلافت همه امتدادی است یعنی همان ولایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و همان به وسیله ائمه علیهم السلام هم ادامه داشته است و لذا دلیل اینکه عیسی علیه السلام پشت سر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نماز می‌خواند و وزیر و مطیع

و فرمان‌بردار او می‌شود این است که خلافت ائمه اطهار علیهم السلام همان ولایت خود رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) است و ما از آن به ولایت امتدادی تعبیر کرده‌ایم [که همه انبیا هم باید از آن اطاعت کنند]. لذا فرمود: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْفِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» شرط ایمان همه مؤمنین تحکیم حضرت رسول (صلی‌الله علیه و آله) است.

پس مقدمه اول این است که کلمه خلفائی به معنای آن است که ولایت امری که بر رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) مقرر است بر همه کسانی که این اوصاف را دارند نیز مقرر است.

در بیان اول بیان کردیم که اطلاق خلافت شامل ولایت امر و ظاهراً منحصر در ولایت امر است و سایر مقامات و جهات از طبایع ولایت امر است. اما اگر بخواهیم خلفائی را به معنای دیگری حمل کنیم سه معنا و احتمال در معنای خلافت مطرح است؛ یا قائل به اطلاق شده و بیان می‌کنیم که خلیفه و خلافت در اینجا مطلق است و شامل همه حیثیات رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) می‌شود البته فکر آن چیزی که با دلیل خارج شده است، همین احتمال مراد ما را اثبات می‌کند. احتمال دوم این است که خلافت مخصوص به برخی از مقامات رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) است که در این صورت آن مقامی که محتمل است و یا می‌شود آن را احتمال داد یکی از این دو احتمال بیشتر نیست؛ یا خلافت را در مقام تبلیغ بدانیم یعنی خلافت رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) در تبلیغ احکام و بیان شرایع باشد، یا باید بیان کنیم که خلافت مخصوص مقام ولایت امر رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) است. سایر جهات محتمل نیست. از این دو یا سه احتمال اگر اطلاق که احتمال اول است را انتخاب کردیم که مطلوب بر ما ثابت است، اگر احتمال دوم را که قبول کنیم پس باید بیان کنیم که خلافت خاص است و خاص به مقام تبلیغ و بیان احکام است که این تصور این محتمل نیست؛ زیرا اگر امر بر اختصاص به مقام خاصی از مقامات رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) کنیم آن مقام خاص باید مقام ولایت امر رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) باشد.

به چه دلیل بیان می‌کنیم که حمل آن به مقام خاص و تبلیغ و نشر احکام محتمل نیست؟ به دلیل اینکه این قضیه باید به شرط محمول باشد و مانند این باشد که "و فَسَّرَ الْمَاءَ بَعْدَ الْجُهْدِ بِالْمَاءِ" به دلیل اینکه اگر خلافت را در اینجا به معنای تبلیغ احکام بدانیم نص روایت این می‌شود که «وَيَرْوُونَ أَحَادِيثِي وَ سُنَّتِي فَيَعْلَمُونَهَا» به دلیل اینکه خلافت به معنای بیان احکام شد و محمول هم همین است؛ اگر شما موضوع را به معنای روایت حدیث و معنای نشر احکام بدانید پس خلافت که موضوع است این معنی را می‌دهد اما محمول هم همین معنا را می‌دهد و آن وقت موضوع و محمول هر دو یک معنا را می‌دهد و این قضیه به شرط محمول می‌شود که محتمل نیست و قضیه غیر مفید می‌شود؛ زیرا این معنا را می‌دهد که "آن کسانی که روایات من را نشر می‌کنند" "روایت من را نشر می‌کنند"، "آن‌هایی که احکام من را بیان می‌کنند" "احکام من را بیان می‌کنند" که حرف درستی نیست. باید فراد از خلافت همان ولایت امر باشد زیرا بیان می‌کند که آن کسانی که در خلافت امر جانشینان من است همان‌ها کسانی هستند که چنین وصفی دارند: «وَيَرْوُونَ أَحَادِيثِي وَ سُنَّتِي فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي.» این مقدمه اول است.

مقدمه دوم اینکه این «وَيَرْوُونَ أَحَادِيثِي وَ سُنَّتِي فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسَ» فراد از روایت حدیث، روایت صرف لفظ بدون فهم معنا نیست بلکه به سه قرینه فراد از این روایت حدیث، روایت معنا و مضمون است که تنها کار فقیه است. -فقه یعنی معارف رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ذات تشریعی که از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) صادر شده است-. لذا فراد روایت لفظ تنها نیست بلکه فراد روایت لفظ و معنا باهم است که فقاہت هم به همین معنا است. فقها روایان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هستند به دلیل اینکه فقیه هیچ‌گاه از سوی خود حرف نمی‌زند و اگر بخواهد از خود صحبت کند از دایره فقاہت خارج شده است، زیرا فقاہت در دین مهم است. دین چیست؟ «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ.» این اوحینا الیک همین

دین است؛ فقیه در دین یعنی فقیه در ما اوحینا الیه است؛ یعنی همان کسانی که آنچه را که به پیامبر وحی شده است همان را برای مردم را بیان می‌کند.

برای این بحث سه قرینه وجود دارد؛ قرینه اول عطف سنتی و بر حدیثی است؛ در اینجا سنت یعنی ذات فعل و ذات تقریر و قول که فعل و تقریر و قول رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) باشد. حال اثبات اینکه این قول و این فعل، فعل و قول رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) است احتیاج به فقاہت دارد و فقیه است که می‌تواند اثبات کند که این سنت رسول‌الله (صلی‌الله علیه و آله) است یا خیر. پس منظور راوی حدیث نیست به دلیل اینکه راوی حدیث یعنی راوی لفظ حدیث؛ زیرا راوی فقط روایت می‌کند اما اینکه روایت صحیح است یا خیر یا ثابت است که قول رسول‌الله (صلی‌الله علیه و آله) است یا خیر دیگر کار راوی نیست بلکه کار فقیه است و عطف سنتی بر حدیثی قرینه‌ای است بر اینکه مراد فقاہت است و نه اینکه مراد صرفاً روایت لفظ باشد

قرینه دوم هم «فَيُعَلِّمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي» است؛ در اینجا تعلیم به معنای تحفیض نیست بلکه به معنای علم است بنابراین آنچه به وسیله فقها به دیگران منتقل می‌شود علم است و این علم به سنت رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) هم به معنای فقاہت است. پس تنها حفظ حدیث فلاح نیست.

قرینه سوم مناسبت حکم و موضوع است؛ یعنی بعد از اینکه روشن شد که مراد از خلافت، ولایت امر است آنچه با این خلافت تناسب دارد صرف حفظ اللفظ نیست بلکه آنچه با ولایت امر تناسب دارد علم به احکام و علم به فرمان و علم به آن چیزی است که رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) به آن امر یا نهی کرده است و علم به شیوه حاکمیتی رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) است که همان تفقه در دین است. این سه قرینه، دلیل بر آن است که مراد از «وَيَرَوْنَ أَحَادِيثِي وَ سُنَّتِي فَيُعَلِّمُونَهَا» فقاہت است. بنابراین طبق روایت کسی که فقیه نباشد خارج از دایره نصب است؛ زیرا این روایت حاکی و کاشف از نصب و تعیین است و فقها به عنوان والیان امر بعد از رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) هستند.

و صلی اللہ علی محمد و آلہ محمد